

پیش‌خوان

خوانشی از حیات «رهبر کبیر» در آیینه روایات و تحلیل‌های «رهبر شهید»

«عبد صالح‌ خدا» به روایت خلف صالح خویش

■ سمانه صادقی



در بیانات آیت‌الله خامنه‌ای «را دربردارد. این پژوهش، ازسوی مؤسسه فرهنگی- هنری ایمان جهادی (صهبا) تنظیم و منتشر شده است. ویژگی «عبد صالح خدا» استفاده از اسناد متقن تاریخی است که آن را از جنبه تحقیقی، در مکانی ارزنده و قابل استناد قرار می‌دهد. تارنمای ناشر در معرفی این کتاب، اشاره به نکات پی‌آمده را از نظر دور نداشته است:

«کتاب عبد صالح خدا، اثری است که با نگاهی ژرف و مستند، به گوشه‌هایی از زندگی و سیره مبارزاتی امام‌خمینی(ره) می‌پردازد. این کتاب از‌سوی مؤسسه فرهنگی- هنری ایمان جهادی (صهبا) منتشر شده و به دلیل استفاده از منابع معتبر و سخنان آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، درباره رهبر کبیر انقلاب اسلامی، اثری ارزشمند و ماندگار در حوزه تاریخ انقلاب اسلامی به‌شماره می‌آید. متن اصلی کتاب، بر پایه مصاحبه‌های اختصاصی است که در سال ۱۳۶۱ از‌سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی با آیت‌الله خامنه‌ای انجام شد. این مصاحبه با هدف ثبت دقیق زندگینامه امام‌خمینی صورت گرفت و در این کتاب، دیگر خاطرات و بیانات رهبر معظم انقلاب نیز به آن اضافه شده است. از این رو، عبد صالح خدا تصویری جامع از مبارزات و اندیشه‌های امام‌خمینی به دست می‌دهد. کتاب در دو بخش اصلی تنظیم شده است، فصل اول نهضت اسلامی عنوان دارد. این بخش، روایتی تاریخی از دوران مبارزاتی امام خمینی است و



۱۳۲۲. مدرسه فیضیه قم

شهید آیت‌الله سید علی خامنه‌ای در کنار امام‌خمینی

موضوعاتی مانند: مقام علمی و تأثیر اخلاقی امام، حادثه مدرسه فیضیه، واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، دوران حصر و تبعید رهبر نهضت اسلامی، بازگشت امام به ایران و روزهای پایانی رژیم پهلوی را پوشش می‌دهد. این فصل با نثری منسجم و مستند، نقش امام خمینی در رهبری انقلاب اسلامی را به تصویر می‌کشد. بخش دوم، نظام اسلامی نام گرفته است. در این بخش، جنبه‌های شخصیتی و مدیریتی امام خمینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی بررسی می‌شود. موضوعاتی مانند دشمنان نظام اسلامی، طغیوت و مرم‌دمی بودن بنیانگذار جمهوری اسلامی، صدور انقلاب، زهد و عرفان امام و جایگاه ایشان به‌عنوان رهبر و زمامدار از جمله مباحثی است که با دقت و ظرافت مورد توجه قرار گرفته است. یکی از نقاط قوت این کتاب، استفاده از تصاویر و اسناد آرشیوی است که بسیاری از آنها منتشر نشده‌اند، یا کمتر دیده شده‌اند. این تصاویر و گزارش‌های ساواک و شهرپانی درباره فعالیت‌های مبارزاتی امام، ارزشی تاریخی این اثر را دوچندان کر ده‌اند. بنده صالح خدا به‌عنوان اثری مستند و نعتنها برای تحلیل تاریخ معاصر و انقلاب اسلامی، بلکه برای پژوهشگران و خواندگانی که به دنبال شناخت دقیق‌تر از شخصیت امام‌خمینی و سیره مبارزاتی ایشان هستند، یک منبع بی نظیر است. این کتاب با گردآوری خاطرات و بیانات آیت‌الله خامنه‌ای، توانسته است که تصویری روشن و الهام بخش از امام خمینی ارائه نماید. این پژوهش را به علاقه‌مندان به تاریخ انقلاب اسلامی، محققان حوزه شخصیت و اندیشه‌های امام خمینی و کسانی که به دنبال شناخت دقیق‌تر از سیره مبارزاتی و اخلاقی ایشان هستند، پیشنهاد می‌کنیم. همچنین برای مخاطبانی که به آثار مستند و تحلیلی علاقه دارند، انتخابی ارزشمند به شمار می‌رود...»

■ **محمدرضا کائینی**

در اواخر تابستان سال ۱۳۵۴ و به گونه‌ای غیر منتظره ، حبس شهید آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای در کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک به پا یان رسید و وی پس از یکی ، دو جلسه صحنه سازی سر باز جو و نیز بازجوی خویش ، آزاد شد و به شهر مشهد بازگشت. این رویداد اما با وقایعی دیگر در خارج از زندان نیز هم‌زمان بود که شش‌اخص ترین آن اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان موسوم به مجاهدین خلق قلمداد می‌شدد. در مقال پی آمده، این فصل از حیات سیاسی – مبارزاتی قائد شهید انقلاب اسلامی، بر اساس روایات آن بزرگ مورد بازخوانی قرار گرفته است. امید آنکه تاریخ پژوهان وعموم علاقه‌مندان را مقبند و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **کسی احتمال نمی‌داد که اسلام بتواند در عرصه اجتماعی ظاهر شود**

اولین فراز از خاطرات رهبر شهید انقلاب اسلامی در این مقال، نشان می‌دهد، مبارزان مسلمان حتی در سالیان منتهی به انقلاب اسلامی نیز گمان به تحقق این حرکت عظیم نمی‌بردند و با جلوه‌گری مکانیی که در آن دوره به جامعه و جوانان امیدهای واهی می‌دادند، زمینه را برای حاکمیت اسلام در کشور مهیا نمی‌دیدند. توصیفات آیت‌الله خامنه‌ای در این باره، بس گویا و روشنگر می‌نماید: «برمی‌گردد به موضوع زندان و یادآور می‌شوم که جو زندان، مملو از انواع اعاب جسمی و روحی بود. مقامات زندان در نهایت بی‌رحمی و خشونت، به سرکوب و شکنجه زندانیان مسلمان می‌پرداختند. با این همه در این زندان متوجه پدیده شگفت‌آوری شدم و آن، «عزت اسلام» بود، یعنی باوجود آنکه پیروان اسلام مستضعف بودند و دشمنان اسلام نیرومند به شمار می‌آمدند، این عزت به چشم می‌خورد. رنج و گرفتاری در سال‌های آخرین بازداشت من به اوج خود رسید تا جایی که حتی دیگری احتمالی نمی‌داد اسلام در عرصه اجتماعی بتواند ظاهر شود. ما با قرائت بشارت‌های قرآنی، شکیبایی می‌ورزیدیم و در نماز مکرراً سوره

آیت‌الله خامنه‌ای در پی آزادی از زندان، نخست و به صورت تلفنی از شهید آیت‌الله دکتر سید محمد بهشتی سراغ گرفت. چه او در زمره همدل ترین یاراننش در تهران بود. در منزل وی بود که دریافت، گروه موسوم به مجاهدین خلق تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده‌اند! این خبری بود که پس از بازگشت به مشهد نیز از شهید سید علی اندرز گو شنید و او را از ادامه دادن سلاح به این سازمان بر حذر داشت

خارج

تاریخ ۶۰۰۶۰۸۵۲۳



حاشیه و متن آزادی امام شهید از کمیته مشترک ساواک

آنگونه که خود گفت

تصرع سید مجتبی در آستان رضوی برای رهایی پدر از زندان

کوثر را می‌خواندیم و به خود تلقین می‌کردیم که

کوثر باید به برپایی حکومت اسلامی منجر شود، اما همه محاسبات مادی، حاکی از عدم امکان بازگشت اسلام بود...»

■ **بازجویان در برابر من، احساس کوچکی و ناتوانی می‌کردند**

در کمیته موسوم به مشترک ضدخرابکاری ساواک، هنگامی که یک زندانی به مقطع پایانی حبس نزدیک می‌شد، سربازجو یا بازجویان وی، با فراخواندن او به اتاق استنطاق و تغییر لحن و رفتار خویش، سعی داشتند تا به شکل غیر مستقیم این امر را به وی تفهیم نمایند. درباره شهید خامنه‌ای نیز این امر معمول شد و آنان طی یکی، دو نوبت و با رفتارهای تصنعی، به این کار مبادرت نمودند. با این همه وی با تیزهوشی همیشگی خویش دریافت که این کردار مفهومی دگر نیز دارد: زندانیان مسلمان باوجود تمامی مظلومیت و غربت خویش، در چشم گورمها و شهنه‌های حکومت بزرگ و احترام و عزت خویش را به آنان تحمیل می‌نمودند:

«در گیرودار این گرفتاری، یک روز به اتاق بازجویی زندان احضار شدم. مرا به اتاق همیشگی نبردند، بلکه به اتاق دیگری بردند. منتظر بازجو نشستم. دیدم کاوه رئیس بازجوها – که پس از انقلاب گریخت- با لبخندی بر لب وارد شد و با خورشویی به صحبت با من پرداخت؛ حالم را پرسید و نسبت به من ابراز مهربانی کرد. تعجب کردم، این مرد خودش مرا کتک زده بود، ولی الان این چنین نرم و خوش‌خو شده بود! شروع کرد به بحث در مورد ساده بودن اتهام من و آسان بودن وضع پرونده. در این اثنا مشیری بازجوی پرونده من نیز وارد شد و نزدیک من و کاوه پشت میز نشست. کاوه جوان بود، ولی در عین حال ریاست عده‌ای از بازجوها از جمله بازجوی پرونده مرا بر عهده داشت. کاوه به سخن خود ادامه داد و با اشاره به بازجوی پرونده گفت: او می‌تواند کمکت کندا معلوم بود که کاوه با این صحبت‌ها، می‌خواهد به من مزده نزدیک‌شدن زمان آزادی را بدهد و مسئولیت آنچه را که تاکنون بر سر من آمده، از دوش خود ساقط کند و تبعات آن را به گردن این بازجوی کوچک بیندازد! مشیری فرصت پاسخگویی به کاوه را از دست نداد و با



در کنار شهید آیت‌الله سید محمد بهشتی ۱۳۵۸. حزب جمهوری اسلامی، شهید آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای



رنج‌ها و ملالت‌های نزدیکان زندانیان سیاسی در دوره پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، خود فصلی مهم در بازخوانی محنت‌های مبارزه با رژیم گذشته به‌شمار می‌رود. پیشوای شهید در بخشی از خاطرات ششمین دستگیری و حبس خویش در کمیته مشترک ضدخرابکاری، به توسل و سوز و گداز فرزندش سید مجتبی در حرم مطهر امام هشتم(ع) برای آزادی خویش اشارت برده، امری که تأثر اطرافیان را به دنبال داشته است

اجازه داده شد تا از اتاق بازجو بدون پوشاندن سروصورت بیرون بیایم، چون پوششی بر چهره نداشتم، برای نخستین بار راهروی زندان را می‌دیدم. هر کس بعدها خبر آزاد شدن مرا شنید، دچار تعجب شد و اولین سؤالش این بود: چرا شما را آزاد کردند؟ و من فوراً پاسخ می‌دادم: به مقامات زندان اعتراض کنیدا! اول به سلول رفتم و دیدم، یکی از دو هم سلولی ام در آنجاست و دیگری نیست. آنکه بود از آزادی من خوشحال شد باو خداحافظی کردم، سپس مرا به اتاق لباس‌ها بردند. این همان اتاقی است که هنگام ورود به زندان، لباس‌هایمان را در آنجا در آوردیم و لباس‌ها هنوز همانجا بود. نزدیک غروب بود و هوا هنوز گرم. آزادی من مقارن با اواخر تابستان بود، در حالی که لباس‌های زمستانی بود؛ چون در زمستان بازداشت شده بودم. قبا، عبا و عامام را پوشیدم. از در ورودی زندان بیرون رفتم...»

■ **پس از بیرون رفتن از زندان**

هر چه می‌دیدم جالب بود

تنها کسانی که مدتی در کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک و سایر زندان‌های حکومتی پهلوی به سربرده‌اند، می‌توانند حالات آزادی از آن مرکز شکنجه‌های سیاه‌وسید را در ک کنند! در توصیف قائد شهید، فضای عادی و طبیعی حاکم بر میدان توپخانه تهران (امام خمینی فعلی)، پس از رهایی از محبس حلاوتی فراوان داشت؛ چیزی که او در مقطع در بند بودن، بارها آن را به صورت رؤیایی شیرین دیده بود:

«همه چیز تاگی داشت. هر چه می‌دیدم، جالب بود؛ مردم، راه رفتن بدون نگاهان؛

چراغ‌هایی که پس از عادت به تاریکی طولانی، اکنون چشم‌هایم را می‌آزردند! من در زندان، همواره صحنه آزادشدن خود را در خواب می‌دیدم؛ مثل سایر زندانیان که آنچه را دل‌شان آرزو می‌کند در خواب می‌بینند. ولی آیا این باز هم خواب است؟ به سمت توپخانه (میدان امام خمینی فعلی) رفتم که نزدیک به زندان است. صدای گمی هم، پول با خود داشتم. احساس گرسنگی کردم، غذا خریدم و خوردم؛ بدون آنکه فکر کنم شخصی مانند من باید مقید باشد

و در کوچه و خیابان چیزی نخورد. سپس به منزل دکتر بهشتی تلفن کردم. باور نمی‌کرد! گفت: این شماید؟ بیرون آمده‌اید؟ چگونه شما را آزاد کردند؟ سپس گفت: من مشتاقانه منتظر شما هستم. به خانه آقای بهشتی رفتم. برادر شفیق هم آنجا بود. متوجه شدم می‌خواسته از خانه آقای بهشتی خارج شود، ولی وقتی تلفن کردم، مانده بود تا مرا ببیند. نخستین چیزی که در قیافه من توجه آنها را جلب کرد، صورت تراشیده من بود. تعجب کردند، گفتم تراشیدند، ولی دوباره مانند اول خواهد شد! ساعتی آنجا ماندم. بعد مبلغی پول گرفتم و به منزل برادر بزرگ‌ترم – که ساکن تهران بود- رفتم. از آنجا با مشهد تماس گرفتم، بعد هم به مشهد رفتم...»

■ **آقای بهشتی خبر داد مجاهدین کمونیست شده‌اند!**

آیت‌الله در سری آزادی از زندان، نخست و به صورت تلفنی از شهید آیت‌الله دکتر سید محمد بهشتی سراغ گرفت. چه او در زمره همدل ترین یارانش در تهران بود. در منزل وی بود که دریافت، گروه موسوم به مجاهدین خلق تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده‌اند! این خبری بود که پس از بازگشت به مشهد نیز از شهید سید علی اندرز گو شنید و او را از ادامه دادن سلاح به این سازمان بر حذر داشت. پخش پی‌آمده، از گفت‌وشنود امام شهید در باره آیت‌الله بهشتی مندرج در محله شاهد یاران شماره ۸، گزینش شده است:

«در سال ۵۴ هـ من از زندان آزاد شدم، همان شب با آقای بهشتی تماس گرفتم. ایشان پرسیدند: شما کجایید؟ و من گفتم: آزاد شدم. این مسئله باعث تعجب ایشان شد زیرا انتظار نداشتم من در آن موقع آزاد شوم. خود من هم انتظار نداشتم و گمان می‌کردم، سال‌ها در زندان خواهم ماند! ایشان گفتند: کی می‌آیی اینجا؟ گفتم: همین الان، جای دیگر ندارم بروم! لباس هم نداشتم. یک عبای زمستانی کلفت هم روی دوشم بود، با ریش تراشیده کوتاه. آقا محمدرضا آفرزند شهید بهشتی! یادشان است. آن شب با آن وضعیت، من به

منزل آقای بهشتی رفتم. ایشان در آن شب، خبر کمونیست شدن مجاهدین را به من دادند و گفتند که بله، همه چیز تمام شد! گفتم: شما از کجا می‌دانید؟ شاید اتهام باشد! گفتند: خیر، قطعی است. وقتی ایشان این را می‌گفتند، تازه این اتفاق افتاده بود و من که به مشهد رفتم، دو روزی نگذشته بود که مرحوم آقای سیدعلی اندرز گو را دیدم. داشتم به منزل پدرم می‌رفتم که او را با موتور گازی‌اش دیدم؛ سلام‌وعلیک و بعد من یاد حرف آقای بهشتی افتادم. پرسیدم این قضیه صحت دارد؟ گفتند: بله و بعد پرسیدند: حالا من همچنان به اینها اسلحه بدهم؟ که من گفتم: نه، اگر اینطور است که قطعاً نه! مقصود، اطلاعات شهید بهشتی ناشی از ارتباطی بود که ایشان با گروه‌های چریکی داشتند و طبعاً از این قضایا زود باخبر می‌شدند...»

■ **رنج‌ها، گرفتاری‌ها و نومیدی‌های خانواده در دوره حبس من**

سختی‌ها و ملالت‌های نزدیکان زندانیان سیاسی در دوره پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، خود فصلی مهم در بازخوانی محنت‌های مبارزه با رژیم گذشته است. پیشوای شهید انقلاب اسلامی در بخشی از خاطرات ششمین دستگیری و زندان خویش به توسل و سوز و گداز فرزندش سید مجتبی در حرم مطهر امام هشتم(ع) برای آزادی خویش اشارت برده، امری که تأثر اطرافیان را به دنبال داشته است:

«افراد خانواده، بعدها رنج‌ها، گرفتاری‌ها و نومیدی‌های خود در مدت حبس من، چیزهای عجیبی برایم تعریف کردند. همسرم برایم نقل کرد که مادرش، پسرم مجتبی را – که کودکی بود سرشار از معصومیت و پاکی و سلامت روحی و عشق و عاطفه و پایبندی به برخی عبادات- به حرم حضرت رضاع(ع) می‌برده و به او می‌گفته: به وسیله امام رضا به‌خدا می‌تعال متوسل شو و از خدا بخواه که پدرت را از زندان آزاد کند. کودک معصومانه رو به امام(ع) می‌کرده و به او توسل می‌جسته. یک شب دیگر مجتبی با مادر بزرگش به حرم رفته و صحنه تکرار شده، اما این بار نشانه‌های تأثری شدید در مجتبی ظاهر شده، گریه و زاری کرده و با لحنی که حاکی از لبریز شدن کاسه صبر کودک و سوز و گداز عمیق او بوده با امام رضا صحبت کرده. او مثل کسی که در برابر امام ایستاده با امام صحبت می‌کرده و به‌شدت اشک می‌ریخته؛ به حدی که مدار بزرگش از کرده خود بشیمان شده و تصمیم گرفته که دیگران را کار را از مجتبی نخواهد. دو روز بعد تلفن خانه به صدا در می‌آید تا صدای من را بشنوند، من آزاد شده بودم و از خانه برادرم در تهران، با آنها تماس گرفتم بومد...»

■ **مأموران با خانه پدر ریختند و خلوت و کتابخانه او را برهم زدند!**

در واپسین فصل از این مقال و در تناسب با آخرین نکته‌ای که قهرمان داستان ما از محنت‌های مبارزه برای خانواده خویش روایت کرده است، مناسب دیدیم بخشی از خاطرات وی از مزاحمت‌های ساواک برای پدرش آیت‌الله سید جواد خامنه‌ای به دلیل مبارزات فرزندانش را نیز به بازخوانی بنشینیم. نکته‌ای که زعم انقلاب، آن را در اثر «روایت آقا» و صفحات ۱۵۵ و ۱۵۶ از بیان فرموده است (باستان سال ۱۳۴۵ هـم که گروه ۱۰ نفره لو رفته بود و من تحت تعقیب بودم، غالب اوقات را در خانه آقا(پدرم) می‌گذراندم. آن زمان مآهل شده بودم و خانه‌ام آنجا نبود؛ لذا پنهان شدن در خانه پدرم، قرار و آن خانه به اصطلاح مخفیگاه محسوب می‌شد. در آن دوران یک شب را آنجا سحر یا پاسی از شب هم، رفت و آمد می‌کردم. برادر امیرالسید محمد هم – که جزو گروه ۱۱ نفره بود- در منزل پدرم مخفی شده بود. در آن دوران دفتر روزنامه خراسان – که بعدها به چاپخانه خراسان تبدیل شد- محل ساواکی‌ها در محله سرشور بود که روبروی کوچه ما قرار داشت و واقع، مرکز دیده بان‌ی منزل ما از سوی ساواک بود. اما مردم این محل ساواکی‌ها را در این خانه را نگاه می‌کردند که من چه زمانی می‌آیم چه زمانی می‌روم در حالی که خانه ما منزل آقا نبود، منزل ما جای دیگری بود. مأمورها چند بار هم برای خاطر ما برادرها؛ یا من یا برادرم سید هادی یا برادر کوچک‌مان سید حسن، به منزل آقا هجوم آوردند و اتاق کتابخانه‌ای را برهم زدند و به هم ریختند و آنجا را گشتند. برای ایشان خیلی سخت بود تا آن زمان هیچ وقت کسی خلوت اتاق آقا را که انشش در آن اتاق و میان کتاب‌هایش بود، به هم نریخته بود. البته خود من را در منزل آقا، فقط یک بار دستگیر کردند و آن هم مهر سال ۱۳۴۹ بود. خلاصه کم‌کم که ما در این چرخم کارهای مبارزه دچار مشکلات شدیم و زندان رفیقیم و آیت آشنانه! بعضی و غیظ دستگاه – که در مشهد هم بیشتر روی ما متمرکز بود- آشکار شد، آقا از مبارزات ترسیده شد و دیگر مطلقاً دخالت نمی‌کرد، یعنی از مبارزه به این شکلی که ما می‌کردیم، خسته شده بود و دوست نمی‌داشت. البته آقا به امام به‌خصوص علاقه‌مند بودند؛ اگر چه به مبارزه نه و همین دوستی با امام، در گرایش عمومی ایشان به مبارزات بی تأثیر نبود. یک وقتی هم ایشان به من می‌گفت: اگر آقای خمینی خروج کند (همان اصطلاح قدیمی خروج) اول کسی که با او بیعت کند، من هستم...»